



## قلندری در آفاق حکمت و هنر انسی

بخشی پیرامون حکمت انسی با تأکید بر زندگی و شخصیت مرحوم سید عباس معارف

اشاره

در گفت‌وگو با دکتر محمد رجبی

مگر می‌توان دغدغه‌ی پیوند بین عرفان و مسائل و مشکلات زمانه به ویژه مسائل انقلاب اسلامی را داشت و یادی از سالک صاحب‌دل، مرحوم سید عباس معارف نکرد؟ بزرگی که گویا مظهر اسم حکیم الهی گردیده بود و ضمن تسلط بر فقه و اصول و فلسفه‌ی اسلامی و فلسفه‌ی غرب و عرفان و تصوف و اقتصاد و سیاست و فیزیک و ... و نیز آشنایی با زبان‌های عربی و آلمانی و انگلیسی و یونانی و عبری، نه تنها در علوم نام‌برده صاحب نظر و اندیشه بود، بلکه اهل سیر و سلوک عرفانی هم بود و از همه مهم‌تر اینکه نسبت به مشکلات مردم جامعه‌ی خویش بی تفاوت نبود. شاهد این مدعا فعالیت‌های اجتماعی و آثار و کتاب‌هایی است که حاصل عمر کوتاه ولی پربرکت ایشان است؛ فعالیت‌هایی همچون مشاور فرهنگی سیاسی شهید رجایی، تهیه‌ی پیش‌نویس قانون کار جمهوری اسلامی، همکاری در تدوین قانون اساسی و حتی پیگیری حل مشکل آب آشامیدنی مردم خوزستان؛ و نیز کتاب‌هایی چون مبانی حکمی اقتصاد و معیشت، مبادی حکمت انسی، درس گفتارهای حکمت هنر و ... گویا این خلوت‌گزیده‌ی زمانه‌ی عسرت به دنبال برپایی جامعه‌ای بر خاسته از حکمت انسی بود؛ حکمتی که از تفکر امت واحده سرآغاز تاریخ، مبدأ می‌گیرد و رو به سوی امت واحده تا پایان تاریخ دارد و حامل و داعی تاریخی پربروز برای پس‌فرد است. گفت‌وگویی که در ادامه می‌آید، ابتدا توسط مجله‌ی مشرق نهاد کتابخانه‌های عمومی منتشر شده بود که با ویرایش و توضیحات بیشتر دکتر رجبی جهت انتشار در مجله‌ی سوره‌ی اندیشه آماده شده است. شنیدن سیر و سلوک این عارف وارسته و تجلیات حکمت انسی در زندگانی شخصی و اجتماعی وی، از زبان یکی از دوستان بی‌واسطه‌ی ایشان، حاوی نکات و درس‌های بسیاری است.

## ۴ مرحوم سید عباس معارف را از بزرگان حکمت انسی می‌دانند. منظور از حکمت انسی دقیقاً چیست و اصولاً این حکیمان چه درکی از حکمت دارند؟

حکمت انسی رشحهای موهبتی از دریای بیکران علم الهی است که در پرتو نور محمدی (صلی الله علیه و آله) بر قلب سلیم سالک صاحب‌دل وارسته از تعلقات ظاهری و باطنی نازل می‌شود، سالکی که مانوس با کتاب‌الله و مقتدی به اولیاء‌الله است و در سیر عملی و نظری خویش از ظاهر اشیاء و امور به باطن باطن آن‌ها، به مقام تجافی از کثرت خلق و تعالی به قرب وحدت حق نایل می‌گردد. در این مقام، فیض اقدس حکیم مطلق او را با مرتبه‌ای از مراتب حکمت یقینی که -باطن کتاب الهی است- مربوط می‌سازد. از این حیث، بر حسب مرتبه‌ای از مراتب سیر نظری و سلوک عملی که حکیم انسی در آن تقرر دارد، وجهی از وجوه حقیقت بر او آشکار می‌شود که جز جلوه‌ای از جلوات حق تعالی نیست: و لایحیطون بشی من علمه الا بما شاء (و به چیزی از علم او -خداوند- وقوف نمی‌یابند، مگر بدان حدی که او خواسته باشد. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۵۵۲).

این مراتب که به سه مرتبه‌ی کلی از «یقین» تقسیم شده است، یا با تلقی کلمات الهیه در گوش جان حکیم متحقق می‌شود؛ که از آن به «علم‌الیقین» تعبیر می‌گردد؛ و یا شهود جلوه‌ی حقیقت با چشم باطن حکیم است؛ که آن را «عین‌الیقین» می‌گویند؛ و یا اینکه مقام محو و فنای حکیم در حاق حقیقتی است که قلب او را عرش الهی می‌سازد و مقام «حق‌الیقین» نامیده می‌شود. در این مرتبه است که سالک واصل، به مقام «ولی» می‌رسد و از زمره‌ی «اولیاء‌الله‌ای» قرار می‌گیرد که دست‌گیر دیگر سالکان است. از این جهت، نبوشایی و شهود و حضور قلب، ارکان معرفتی یقینی هستند که به عالی‌ترین مراتب حکمت انسی می‌انجامد: و جعل لکم السمع و الابصار و الافئدة لعلم تشکرون (و برای شما شنوایی و بینایی‌ها و دل‌ها قرار دادیم، باشد که شکرگزار باشید. سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۸۷).

شاید جمع بستن بینایی و دل در آیه‌ی شریفه‌ای که در قرآن مجید مکرر آمده است، بدین معنا باشد که در مرتبه‌ی علم‌الیقین که مقام باور و اقتناع قلب است، همه‌ی سالکان به درجه‌ای همسان و برابر از یقین می‌رسند؛ زیرا «شنوایی» قابلیت تشکیک درجات ندارد و نمی‌توان گفت کسی جمله‌ای را کمتر و کسی بیشتر می‌شنود -آهسته‌تر و بلندتر شنیدن امر دیگری است-؛ اما در مرتبه‌ی عین‌الیقین که مقام شهود جلوات گوناگون حق است، و نیز در مرتبه‌ی حق‌الیقین که مقام قرب اوست، درجات و مراتب تشکیکی مطرح است. شکر نیز که در آیه‌ی شریفه غایت نبوشایی و شهود و حضور معرفی شده است، در آیه‌ی دیگری صریحاً به عنوان غایت حکمت آمده است: و لقد آتینا لقمان الحکمة أن اشکر لله (و به راستی که ما به لقمان حکمت عطا کردیم، مبنی بر اینکه شکرگزار خداوند باش!، سوره‌ی لقمان، آیه‌ی ۲۱). در اخبار موثق متواتر نیز شکر نه به معنای ساده و عوامانه‌ی رایج آن، که به معرفت یقینی به حقیقت مطلق و از آن‌جا به حقایق اشیاء و امور آمده است که وجه عملی آن ادا کردن حق هر چیزی به شایسته‌ترین وجه است. الشکر المعرفة و فی قوله «ولا یرضی لعباده الکفر و ان تشکروا یرضه لکم» فقال الکفر هیئنا الخلاف و الشکر الولاية و المعرفة (شکر، معرفت است، و درباری گفته‌ی خداوند مبنی بر اینکه «او بر کفر بندگانش راضی نیست، در حالی که

اگر شکرگزار باشید از شما راضی خواهد بود» فرمود که مراد از کفر در این آیه، سرپیچیدن از حق است؛ درحالی که شکر، معرفت و ولایت [حق تعالی] است. در این باب به کتاب نفیس روایی و مفصل و جامعی که آقای علیرضا برازش راجع به شکر در دست‌انشار دارند و پیش از پانصد صفحه را در بر می‌گیرد، مراجعه کنید. بدین ترتیب، در هر یک از مراتب یقین، مرتبه‌ای از اسماء محیط خداوند که باطن و سرّ اشیاء و امور هستند، آشکار می‌شود تا نهایتاً سرّسرّ آن‌ها که «اعیان ثابته» و مظهر اسماء حسنای الهی در ذات اقدس اوست و بر عالم وجود حکومت دارد، منکشف گردد. حکمت انسی تا آن‌جا طلب دارد که به شهود اسم رحمان حق تعالی که باطن هستی است نایل شود؛ زیرا گذشته از اسماء مستأثر خداوند که جز بر خود او بر هیچ مخلوقی منکشف نیست، اسم اعظم او -که به انبیا و اوصیا و کبار اولیا تعلیم می‌شود- فراتر از وجود و عدم، و ذات اقدسش نیز ورای هر وصف و گمان است.

در بیانی قیاسی، می‌توان گفت حکمت انسی با فلسفه این تفاوت را دارد که اولاً، بر معرفت حضوری استوار است، نه بر معرفت حصولی؛ ثانیاً، موضوع آن حقیقت وجود است نه مفهوم وجود، که موضوع فلسفه است. در عین حال، دریافت حضوری حکمت انسی، به‌ویژه پس از ابن‌عربی، در قالب بیانی حصولی -عقلی استدلالی- عرضه می‌شود تا پلی برای تقریب فهم دیگران نسبت به ساحت متعالی آن باشد.

۴ وقتی در زندگی مرحوم معارف تعمق می‌کنیم، جامعیت تفکر وی در انحای حکمت و فلسفه‌ی قدیم و جدید، عرفان، فقه، حقوق، اقتصاد، شعر، موسیقی، فیزیک کوانتوم، و ... حیرت‌انگیزی می‌نماید و به نوعی حکمت در زندگی ایشان ساری و جاری است؛ ریشه و علل این جامعیت فکر را در چه می‌بینید؟

به باور من، استاد معارف علاوه بر نبوغی درخشان که به او جامعیتی در معارف قدیم و جدید بخشیده بود که به هیچ‌وجه با سن کم او سازگار نمی‌نمود، واجد موهبتی بود که به او توفیق نیل سریع به مقاصد می‌داد که دیگران برای حصول هر یک از آن‌ها مرارت‌های طولانی می‌کنند. او دوره‌ی دبیرستان را تمام نکرده بود که بر ادبیات فارسی و عربی و معارف منقول و معقول اسلامی -و به اصطلاح امروز دروس حوزوی- تسلط تام یافت و محضر درس بزرگان وقت را درک نمود. در دوره‌ی ابتدایی بود که پدرش آن نابغه را در سمنان -محل مأموریت پزشکی مادر- به مرحوم آیت‌الله لنکرانی سپرد تا زبان و ادبیات عرب را فرا گیرد. در سیزده سالگی، با تسلط کامل به زبان و ادب عربی و طی مقدمات منقول و معقول اسلامی، به حضور علامه حائری سمنانی راه یافت و شفای ابن‌سینا را نزد ایشان تلمذ کرد. همزمان، به آموزش‌ها و مطالعات متنوع خود از جمله در موسیقی علمی و عملی مقامی و دستگاهی و غور در دیوان شعرای بزرگ پرداخت و طبع سرشارش سرایش غزلیات کلاسیک فاخری را آغاز کرد که چون سایر موارد، هرگز با سن و سال او سازگار نمی‌نمود. متأسفانه این غزلیات درخشان در دیوان شعر ایشان -که به مناسبت سالگرد رحلت وی با تعجیل گردآوری و با اغلاط زیاد طبع شد- موجود نیست، در حالی که حتی برخی مسوده‌های ناتمام و یا متروکی که بعدها شعر کاملی جایگزین آن‌ها شده است، نیز در آن دیوان دیده می‌شود. در سن شانزده سالگی همراه خانواده به زنجان منتقل شد

### دو نگاه

نظریه‌ی مرحوم معارف در باب ذره‌ی اولیه که جهان میکروفیزیک را به آفاق نزدیک به حکمت انسی می‌پیوست و فراتر از درک افراد فاقد دانش و استعداد نظری در حوزه‌ی علم و به‌ویژه در فلسفه و حکمت انسی بود؛ طرح حکمت انسی در عرصه‌ی کشاکش‌های علمی و فلسفی دوران جدید؛ نظرات بدیع فقهی و مباحثات و مجادلات مستدل او با کبار فقیهان سنتی در باب تجارت خارجی که به اقتناع یا اسکات ایشان و تصویب قانون تجارت خارجی انجامید؛ بخش کوچکی از دستاوردهای دوران کوتاه زندگی ایشان است

قلندروار او بود که بتواند تمام یافته‌های علمی و فلسفی و ذوقی خویش را پشت سر بگذارد و در دوری زندآگاهانه (هرمنوتیک) «آن» آن‌ها را در افقی فراتر باز یابد و همچون حافظ کلام‌الله مجید بگوید:

دفتر دانش ما جمله بشوید به می!

که فلک دیدم و در قصد دل دانا بود  
از بتان «آن» طلب ار حسن شناسی ای دل

کاین کسی گفت که در علم نظر بینا بود  
معارف با دیدی جدید به دستاوردهای پیشین خود در  
حکمت و فلسفه و علم و ادب و هنر نگریت و بسی بیشتر  
از پیش متذکر حقایقی گردید که در کنه آن‌ها نهفته است؛  
و البته این همه را مدیون افاضه‌ی فردید می‌دانست. تعلق  
خاطر او به آن استاد یگانه و بارقه‌های فکری بی‌وقفه‌ای  
که داشت، چنان روزافزون شد که بی‌هیچ کم و کاست  
پداآور تعلق مولانا به شمس می‌نمود؛ با این تفاوت که نه  
فردید داعیه‌ی پیروی و مرادی داشت و نه معارف مطالب  
نظری را با احساسات و عواطف مریدی در می‌آمیخت.  
حاصل این دوران زندگی کوتاه او - که عمدتاً با بیماری‌های

سخت و خانه‌نشینی گذشت -

میراث گرانمایه‌ای است

که هر مخاطب اهل معنا را

متحیر می‌سازد: سبک و سیاق

منحصر به فرد او در شعر که

شور غزل و جذبه‌ی عرفان و

حیرت حکمت و طنین حماسه

و غنای ادبیات فاخر را یک‌جا

در خود جمع دارد؛ شرح او بر

رساله‌ی شرفیه و کتاب الأدوار

صفی‌الدین ارموی در موسیقی

نظری و پنجه‌ی ابداعی‌اش در

دوتار؛ نظریه‌ی او در باب ذره‌ی

اولیه که جهان میکروفیزیک را

به آفاق نزدیک به حکمت انسی

می‌پیوست و فراتر از درک افراد فاقد دانش و استعداد نظری

در حوزه‌ی علم و به‌ویژه در فلسفه و حکمت انسی بود؛ طرح

حکمت انسی در عرصه‌ی کشاکش‌های علمی و فلسفی دوران

جدید؛ نظرات بدیع فقهی و مباحثات و مجادلات مستدل

او با کبار فقیهان سنتی در باب تجارت خارجی که به اقناع

یا اسکات ایشان و تصویب قانون تجارت خارجی انجامید؛

طرح و ارائه‌ی قانون کار که بر اساس نگرش جدید فقهی

به کار و کارگر و متعارض با باور بازمانده از دوران استثمار

زحمت‌کشان به عنوان «اجیر» و ناظر بر تصور دوران آغازین

انقلاب اسلامی از محوریت تعاونی‌ها - نه بخش خصوصی -

در اصل ۴۴ قانون اساسی بود، و همچنین دو کتاب فارسی و

عربی در باب مبانی حکمی اقتصاد و معیشت اسلامی؛ و بالاخره

مطالعات عمیق او در پزشکی که اطباء معالج او را در حیرت و

تردید می‌انداخت؛ نمونه‌ای از جامعیت آن فرزانه‌ی فقید بود.

شاید لازم نباشد بگویم که او در دوران سلامت خود

از قهرمانان وزنه‌برداری دانشگاه تهران بود و با وجود بیش

از بیست سال بیماری ناشی از مسمومیتی ناشناخته که او را

خانه‌نشین کرده بود، هنوز اندامی ورزیده و ورزشکارانه

و در محضر آیت‌الله عالمی تحصیل فقه و اصول را به کمال  
رسانید. ناگفته نماند که پدر عارف و فاضل او در اوان نوجوانی  
فرزندش علاوه بر تعلیم کامل مبانی و متون عرفان نظری،  
وی را در سیر آفاقی و انفسی خویش به اقصی نقاط کشور  
می‌برد تا محضر عرفا و زهاد بزرگ، علما و فقها، ادبا و شعرای  
برجسته‌ی ناشناخته در منظر عموم را درک کنند. این امر به  
تصریحی که مرحوم معارف کراماً داشت، در تکوین شخصیت  
او بسیار مؤثر بود. از سوی دیگر، مطالعات جنبی او در فلسفه و  
ادبیات غرب و نیز سیر تحولات دینی، فلسفی، علمی، هنری،  
سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جهان به‌ویژه ایران و جهان اسلام  
و غرب، او را برانگیخت تا پس از اخذ دیپلم دبیرستان در سن  
هیجده سالگی به تحصیل در رشته‌ی علوم سیاسی دانشگاه  
تهران بپردازد. حسن تقدیر این بود که خداوند دوستان و  
همدوره‌های‌های شایسته و بسیار فاضلی را در همان سال با وی  
قرین گرداند که همراه و همگام به ساحات گوناگون حکمت  
و فلسفه و علم و ادب و حتی فعالیت‌های انقلابی می‌پرداختند.  
علی‌رغم فعالیت سیاسی که به بازداشت و حبس او توسط  
ساواک انجامید، آشنایان طالب حکمت از فیض درس فلسفه‌ی

او که هم در حوزه‌ی مشاء و  
هم اشراق و به‌ویژه حکمت  
متعالیه‌ی ملاصدرا بود، بهره‌مند  
می‌شدند.

شاید قبلاً در جایی گفته  
باشم؛ آقای دکتر یوسفی  
حقوق دان و استاد برجسته‌ی  
بازنشسته، در مجلس ترحیم  
مرحومه مادر استاد معارف،  
طی سخنرانی که در جمع افراد  
دانشمند و صاحب نام حاضر  
ایراد کرد، ضمن اشاره به شأن  
اخلاقی و فضایل آن مرحومه که  
میزبان صبور و مهربان میهمانان  
دائمی فرزندش در نشست‌های

علمی و ادبی طولانی‌مدت بود، در خصوص شخص معارف  
نیز این نکته‌ی حیرت‌انگیز را بیان کرد که او اشکالات رساله‌ی  
دکترای حقوق خود را که دکتر حسن امامی استاد راهنمایش  
در حل آن‌ها فرو مانده بود، توسط معارف نوزده ساله‌ای که  
دانشجوی سال اول دانشگاه بود، برطرف ساخته است. البته  
این نوع اظهارات را از برخی فحول ادبیات و شعر، موسیقی،  
فیزیک، فلسفه، عرفان، فقه و اصول، اقتصاد و حتی پزشکی،  
من و سایر دوستان و شاگردان ایشان بارها شنیده بودیم؛ ولی  
آن بزرگوار حتی یک بار نیز به این موارد اشاره‌ای نداشت.  
مهم‌ترین حادثه‌ی زندگی این نابغه‌ی نادر، آشنایی با حکیم  
بزرگ سید احمد فردید بود که مسیر تفکر و زندگی وی را  
دیگرگون ساخت؛ آن‌گونه که در فراز و فرود زندگی اجتماعی  
آن بزرگوار سهیم گشت. بر خلاف بی‌مایگانی که نفهمیدن  
موضوعی را به جای آنکه حمل بر جهل خود کنند، به اشکال  
خود موضوع یا حداقل طرح‌کننده‌ی آن نسبت می‌دهند، او  
که از دانش لازم برای فهم حکمت فردید برخوردار بود، لازم  
دید تا در تمام آموخته‌های دقیق پیشین خود تجدیدنظر کند.  
این امر هم نشانه‌ی حقیقت‌جویی وی و هم شجاعت و دلیری



#### دو نگاه

این جامعیت روحی  
که جز مرتبه‌ای از  
مظهریت اسم جامع  
الهی نیست، چنین  
افراد نادری را جامع  
اضدادی می‌سازد که  
در عالم واقع، دیگران  
هر کدام می‌توانند در  
مقام مظهریت یکی از  
آنها باشند. بنده نظیر  
این مطلب را یک بار در  
مورد شهید آوینی هم  
عرض کرده‌ام. وارستگی  
از قیود باطل ظاهری  
و باطنی، آئینه‌ی صاف  
وجود انسانی چون او را  
چنان صیقلی می‌دهد که  
می‌تواند تابش نور واحد  
و جامع خورشید حق را  
به قدر سعوی وجودی  
خویش عیناً بازتابد

اشتغال محض و استغراق در بحر امور متکثر دنیا و تلون نفس بی‌قرار خویش، به سیر در آفاق فراتر از زمان و مکان و من و ما می‌کشاند و به ساحت وحدت و ثبات حقیقت مطلق نزدیک می‌سازد، صرفاً امر و نهی‌ای صادر از شارع مقدس محسوب نمی‌شود؛ بلکه به مثابه درخواستی از جانب مؤمن شریفه و شیدای حق تلقی می‌گردد که مورد اجابت معبود قرار گرفته و به عنوان عطیه‌ای بزرگ به وی کرامت شده است. بنا بر همین وجه است که فرموده‌اند «نماز، نور چشم مؤمن است» و قس علی‌هذا در مورد سایر عبادات و تکالیف شرعی.

البته این مهم نیز دست نمی‌دهد، مگر آنکه دریافت عمیق و یقینی از اصول و مبانی اعتقادی، و معرفت استوار قلبی و عقلی از اصل‌الاصول آن‌ها داشته باشیم. از این رو، با قطع نظر از این مهم، و بالطبع بری شدن از فضایل باطنی دینی، صرف پرداختن به تکالیف ایجابی و سلبی شریعت هر چند موجب حفظ «اسلام» خواهد بود، ولی ضرورتاً منتج به «ایمان» نیست؛ فلذا همواره شاهد انجام برخی تکالیف و فرو گذاشتن برخی مهمات دیگر هستیم و به جا آوردن جامع آن‌ها جزء آرزوهای محال گردیده است؛ یعنی دیدن همه‌ی آن‌چه باید باشد و ندیدن آن‌چه نباید باشد. همین انقطاع از باطن دین (طریقت) و باطن باطن آن (حقیقت) اگر از سوی فقیه صورت گرفته باشد، منجر به صدور فتاوی‌یی می‌گردد که با فضائل اخلاقی و اصول و مبانی ایمانی دین در تعارض آشکار است؛ آن‌چنان که در طول تاریخ اسلام بارها شاهد آن بوده و هستیم. به همین جهت، غزالی و فیض در زمان خود، چنین فقهی را «فقه اصغر» شمردند و تأکید کردند که نیابستی فروع عملی دین را با قطع نظر از اصول اعتقادی آن - که موضوع علم کلام است - مورد اجتهاد قرار دهد. از این رو، آن‌ها و اتباعشان علم کلام عقلی و عرفان نظری (حکمت انسی) را «فقه اکبر» نامیدند؛ زیرا موضوع هر دو تا حدی مشابه است؛ با این فرق که علم کلام، حصولی و روش آن استدلالی و وجهه نظر آن غالباً جدلی است؛ در حالی که عرفان نظری، حضوری و ذوقی است و بر طریق شهود و کشف می‌رود و کمتر وجهه جدلی دارد. از این رو عرفان نظری را «کلام ذوقی» یا «کلام شهودی» نیز نامیده‌اند؛ چرا که هم این علم و هم علم کلام، ذیل عنوان «حکمت ملتمز به وحی» قرار می‌گیرند و نقطه‌ی مقابل حکمت اشراق و مشاء به شمار می‌روند که غیر ملتمز به وحی هستند.

**۹** همان‌طور که مستحضرید ایشان در اقتصاد اسلامی نیز آثار و مطالعات مهمی داشتند و حتی به علت تبحر در مسائل غامض فقهی و حقوقی، تدوین قانون کار به ایشان واگذار شد؛ فکر می‌کنید اصولاً چرا یک حکیم باید دغدغه‌ی نان مردم را داشته باشد؟

جدایی نظر از عمل، که به ثنویت صورت و ماده، عقل و تجربه و غیرذلک باز می‌گردد، منبعث از حکمت قرآنی نیست؛ هر چند هم در فلسفه و هم بعضاً در عرفان و سایر معارف ما نیز راه یافته باشد. البته مشابه چنین ثنویتی با عناوین ظاهر و باطن، شهادت و غیب، دنیا و آخرت و نظایر آن در قرآن نیز مطرح است؛ ولی متأسفانه فهم معنای آن مشوب به تأثیرات متافیزیکی غربی قدیم و جدید گردیده است؛ زیرا در حوزه‌ی متافیزیکی یونانی بین امور متقابل یادشده تمایز ماهوی و جوهری وجود دارد؛ در حالی که فهم معنای متقابل قرآنی، می‌آموزد که ظاهر، جز ظهور باطن نیست و باطن نیز همان حقیقت ظاهر است.

داشت. علاوه بر این‌ها، خلق و خوی خوش و نوع‌دوستی و گشاده‌دستی او خانه‌اش را در هر ساعتی از شبانه‌روز مامن و ملجأ دوستان و آشنایان ادیب و عالم و هنرمند و دوست‌دار حکمت ساخته بود؛ به طوری که بسیاری از ایشان با طی طریق از شهرستان‌های دور به دیدار ایشان می‌آمدند و روزها میهمانش بودند. حتی ناآشنایان نیز از هر کجا برای مشورت در باب تنظیم دادخواست برای احقاق حقوق خود، همواره در منزل ایشان حضور می‌یافتند و آن بزرگوار بدون هیچ‌گونه چشمداشت مالی و صرفاً برای رضای خدا، از هیچ‌گونه مساعدتی دریغ نمی‌ورزید. جالب آنکه با وجود آن همه رفت و آمد، چون بیماری او اقتضای سکونت در حاشیه‌ی شهر را داشت و در آن‌جا خانه‌ها نوساز و اغلب فاقد تلفن بودند، همگان از زن و مرد و کودک از تلفن منزل ایشان به طور رایگان استفاده می‌کردند!

این جامعیت روحی که جز مرتبه‌ای از مظهریت اسم جامع الهی نیست، چنین افراد نادری را جامع‌اضدادی می‌سازد که در عالم واقع، دیگران هر کدام می‌توانند در مقام مظهریت یکی از آن‌ها باشند. بنده نظیر این مطلب را یک بار در مورد شهید آوینی هم عرض کرده‌ام. وارستگی از قیود باطل ظاهری و باطنی، آئینه‌ی صاف وجود انسانی چون او را چنان صیقلی می‌دهد که می‌تواند تابش نور واحد و جامع خورشید حق را به قدر سعه‌ی وجودی خویش عیناً بازتابد؛ هر چند که آن نور در خرده‌شیشه‌های جهان ما، به هفت رنگ مختلف و متضاد نمودار گردد!

**۹** با توجه به اینکه مرحوم معارف مراحل عرفان نظری و عملی را طی کرده بودند و از عارفان بزرگ به شمار می‌رفتند، در عین حال فقیه نیز بودند، از مواردی که ایشان بر آن تأکید داشتند تفاوت فقه اکبر و اصغر می‌باشد. لطفاً کمی درباره‌ی این دو اصطلاح توضیح بفرمایید.

می‌دانیم که تا قبل از غرب‌زدگی دوران جدید و تشدید انحطاط فرهنگ و تمدن مسلمین در سراسر جهان و از جمله ایران، هرگاه سخن از دین می‌رفت، آن را در سه وجه و ساحت مطرح می‌ساختند: نخست، احکام مربوط به تکالیف مؤمنان در برابر خدا و خلق، یا فروع عملی دین بود که شریعت نام داشت و علم فقه به آن می‌پرداخت. از آن‌جاکه تکالیف شرعی بر حسب شرایط زمان، مکان، محیط، فرد و جمع تغییر می‌یافت، «اجتهاد» فقهی متولی بیان صور گوناگون آن بنا بر هر موقعیت مستحدث بود. دوم، ساحتی که حقیقت دین نام داشت و اصول اعتقادی ثابت و تغییرناپذیر ایمانی دین بود که اصل‌الاصول آن، توحید ذات اقدس الهی و تنزیه اسماء و صفات مقدس آن بود. عرفان نظری و علم کلام یا فلسفه‌ی دینی، معطوف به این موضوع بودند. سوم، ساحت طریقت بود که فضیلت‌های باطنی نشأت گرفته از اعتقاد ایمانی به حقیقت دین را در مدنظر داشت و باطن شریعت محسوب می‌شد. عرفان عملی و علم اخلاق نقلی یا به تعبیری دیگر، علم دستوری سیر و سلوک، بانی تبیین و تحقق این ساحت از دیانت بودند. بدین ترتیب، بهتر است گفته شود شریعت، ظاهر دین و طریقت، باطن آن و حقیقت، باطن باطن دین است.

بر این اساس، می‌توان پنداشت که انجام تکالیف شرعی که در فقه می‌بایست طوعاً یا کرها صورت پذیرد و لازمه‌ی تسلیم محض یک مسلمان در برابر اوامر و نواهی الهی است، چنان‌چه مبتنی بر درک فضایل متعالی دینی باشد که انسان را از

#### دو نگاه

بنابراین، سؤال از اینکه چگونه حکیمی همچون مرحوم معارف می‌توانست دغدغه‌ی نان مردم هم داشته باشد، این پاسخ را دارد که با منظری که از حکمت انسی در طریقت فردیدی و دیدگاه امام خمینی (ره) هست، هیچ تعارضی بین نظر و عمل دیده نمی‌شود و مبتنی بر این کلام صادق آل محمد (صلی الله علیه و آله) است که به ابوعمر و زبیری فرمود «تمام ایمان، عمل است»

و عوام‌فریبی و ریا باشد، عملی شیطانی است و در پیشگاه حق تعالی پذیرفته نیست. ازدواج، ورزش، ظاهر آراسته داشتن، معطر بودن، سیاحت کردن و حتی خوابیدن کسی که نشانه‌های ایمان یعنی صداقت و عدالت و معرفت و مهرورزی و خدمت به خلق را دارد، عین پذیرش اوامر خدا و پیامبر و به منزله‌ی طاعت و عبادت دانسته می‌شود. این تلقی، درست بر خلاف نظر دین‌فروشان دنیاپرستی است که هر گونه بحث و اقدام درباره‌ی احقاق حقوق الناس را پرداختن به مادیات و دور شدن از مباحث معنوی تلقی می‌کنند.

این معنا با آنچه قرآن مجید می‌فرماید، کاملاً روشن می‌شود که عالم شهادت نه تنها مذموم نیست، بلکه آئینه‌ی تجلی و محضر خداوند است و تقدس دارد؛ تا آن‌جا که خداوند به خورشید و ماه و ستاره و شب و روز و حتی اسب‌های دونده‌ی تیزتک مجاهدان سوگند خورده است. بنده به سهم خود، چنین دریافتی را جز در کلام رهبر و معلم انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی (ره) ندیدم که در تفسیر سوره‌ی حمد فرمود:

«دنیا» همان آمل آدم است؛ دنیای هر کس همان آمل اوست ... دنیا همان است که «پیش شما» است. خود شما وقتی «توجه به نفس» تان دارید، «خودتان دنیایید». دنیای هر کس، آن است که «در خودش» است. آن تکذیب شده است، اما از شمس و قمر و طبیعت، هیچ تکذیب نشده است؛ ... این‌ها «مظاهر خدا» است. بنابراین، سؤال به ظاهر ساده‌ی شما از اینکه چگونه حکیمی همچون مرحوم معارف می‌توانست دغدغه‌ی نان مردم هم داشته باشد، با تفصیلی که بیان گردید این پاسخ را دارد: با منظری که از حکمت انسی در طریقت فردیدی و دیدگاه امام خمینی (ره) هست، هیچ تعارضی بین نظر و عمل دیده نمی‌شود و مبتنی بر این کلام صادق آل محمد (صلی الله علیه و آله) است که به ابوعمرو زبیری فرمود «تمام ایمان، عمل است».

با توجه به اینکه مرحوم معارف دست توانایی در هنر موسیقی و شعر داشتند و مقالاتی نیز در باب هنر انسی و ریشه‌های موسیقی مقامی ایران به نگارش درآوردند، فکر می‌کنید ایشان چگونه موسیقی و شعر را با حکمت جمع بستند و نسبت این دو را با حکمت ایشان چگونه ارزیابی می‌کنید؟ اساس حکمت انسی چنان‌که در پاسخ به پرسش نخست شما آمد، بر ذوق و کشف و شهود است که امروز در ادبیات بی‌ذکر و فکر متداول، از آن به «احساس» تعبیر می‌شود (که البته تعبیر غلطی است؛ زیرا مفهومی روان‌شناسانه دارد، نه معرفت‌شناسانه). بنابراین، شعر و موسیقی و دیگر هنرها نه تنها منافاتی با حکمت انسی ندارند، که وجهی از وجوه آن به شمار می‌روند و حتی زبان گویای آن هستند؛ چه، زبان هنر، زبان اشارت است و معانی متعالی حکمت انسی از آن‌جا که در زبان عبارت نمی‌گنجد، در زبان رمزی هنر بهتر به گفت می‌آید. شعر حافظ همه بیت‌الغزل معرفت است

آفرین بر نفس دلکش و لطف سخنش  
از این رو، شعر و هنر انسی اساساً با آن‌چه دیگر است، تفاوت اساسی دارد و این ابیات معارف هم شاهد چنین مدعایی است:

چو خواهد کس به جمع ما نشیند

به بزم شعله گو تنها نشیند

به یک مجمع برند آتش نشینان

و گر این صور و آن صیدا نشیند

دنیا به معنای عالم شهادت نیز حد ادراک حسی و عقلی ما از جهان هستی است که بر نفس الامر آن حجاب غفلت و جهل کشیده و آن را در پرده‌ی غیب مستور ساخته است. اگر بتوان این پرده‌ی پندار را با علم‌الیقین و عین‌الیقین درید، بخشی از آن‌چه را غیب می‌شماریم قابل مشاهده‌ی قلبی می‌یابیم؛ کلاً و تعلمون علم‌الیقین، لترون‌الجمیم؛ ثم لترونها عین‌الیقین ... (نه) چنین است؛ اگر به علم‌الیقین درمی‌یافتید، به راستی که دوزخ را حتماً می‌دیدید؛ سپس آن را به راستی با حق‌الیقین می‌دیدید. سوره‌ی تکوین، آیه‌ی ۵ تا ۷)

همین معنای مولای متقیان امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) در خطبه‌ی همام در مورد صفت متقین به زیبایی بیان فرموده‌اند: و هم والجنه کمن قد راها، و هم فیها منعمون؛ و هم والنار کمن قد راها؛ و هم فیها معذبون ... (نسبت اینان و بهشت همچون کسی است که آن را به حقیقت می‌بیند، در حالی که اینان در آن بهره‌مند و برخوردار شده‌اند؛ و نسبت ایشان و دوزخ همانند کسی است که به حقیقت آن را می‌بیند، چنان‌که گویی در آن عذاب گردیده‌اند).

دنیا، علاوه بر عالم شهادت، بر معنای دیگری هم دلالت دارد که مذموم است و آن تصویر کژی‌بانه‌ی عالم شهادت در ذهن مردم ظاهرین و فاقد ذکر و فکر است. به همین معنا است که در قرآن و اخبار، «دنیا» مورد طعن و تخطئه قرار گرفته و از توجه به آن نهی شده است. در این مورد بیان رسای امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) کافی است که می‌فرماید: الدنيا منتهی بصرالاعمی لا یبصر مآ ورائها شیئاً ... (دنیا حد بینش کوردل است که از آن‌چه در ورای آن است چیزی دیده نمی‌شود). متأسفانه برای بسیاری از مشتغلان به معارف دینی اعم از عرفا و فلاسفه و متکلمان و فقها و ادبا، این معنای متفاوت با عالم شهادت، مغفول و مجهول مانده و لذا آن وجه مذموم را عین ذات عالم شهادت شمرده‌اند. اینان دانسته یا نادانسته با تأثر از متافیزیک یونانی و عرفان متافیزیک‌زده‌ی یهودی و مسیحی و هندی که ماده را حسیض وجود می‌دانند، جهان طبیعت را مورد طعن و مذمت قرار می‌دهند و هر نوع توجه به حیات و معیشت آن را پرداختن به امور «مادی» و اعراض از امور «معنوی» تلقی می‌کنند. با این تصور غلط، دست‌کم بیش از دو هزار سال است که یافتن قاعده و دستورالعملی برای ایجاد توازن بین امور مادی و معنوی تا امروز به طول انجامیده و هر نوع پیشنهادی چه به نام دین و چه فلسفه‌ی اخلاق یا علوم تربیتی عملاً بر باد بوده است و همواره گروهی این و گروهی آن پسندیده‌اند. این سخنان چه به نام تفسیر قرآن باشد، یا دستورات سلوک عرفانی و یا قواعد اخلاقی فلسفی و تربیتی - که جملگی بر حفظ اعتدال طرفین قضیه تأکید می‌ورزند - هرگز قبول عام نیافته که هیچ، به تدریج دین و فلسفه و علم را وادار به عقب‌نشینی در برابر اهواء نفسانی روزافزون خلق، و مشروع و معقول و علمی شمردن بسیاری از منهیات گذشته ساخته است. در حالی که در فرهنگ قرآن، ثنویت متافیزیکی «معنوی و مادی» وجود ندارد؛ بلکه امور انسان به «الهی و شیطانی» تقسیم شده است؛ هر چند شیطان نیز مظهر اسم مضمحل الهی است. از این رو فی‌المثل، کار و کسب برای معیشت و آبادی عالم، چنان‌چه متضمن نفی حق‌الناس نباشد، امری الهی و عین «عبادت» است؛ در حالی که نماز و روزه و اعتکاف و هر امر دینی دیگر همچون دادن صدقات، اگر بنا بر فرصت‌طلبی

#### دو نگاه

اساس حکمت انسی، بر ذوق و کشف و شهود است. بنابراین، شعر و موسیقی و دیگر هنرها نه تنها منافاتی با حکمت انسی ندارند، که وجهی از وجوه آن به شمار می‌روند و حتی زبان گویای آن هستند؛ چه، زبان هنر، زبان اشارت است و معانی متعالی حکمت انسی از آن‌جا که در زبان عبارت نمی‌گنجد، در زبان رمزی هنر بهتر به گفت می‌آید

که کشند عاشقی را، که تو عاشقم چرایی؟! ایشان هم که مشمول چنین بی‌مهری‌هایی بودند، این بیت پیش سروده‌ی خود را خواندند:

به دیار مهرورزان، به کجا برم شکایت؟

که سزای مهرورزی، غم جانگداز باشد!  
**۴** در آخر، به عنوان یکی از دوستان مرحوم معارف که رابطه‌ی بی‌واسطه‌ای را با وی تجربه کرده‌اید، اگر خاطره‌ای به یاد می‌آورید که فکر می‌کنید می‌تواند در تبیین سیره‌ی اخلاقی ایشان مفید باشد، بفرمایید.

او از افسراد نادر و نامکرر بود. دایما در حکمت و علم و هنر و خدمت به خلق، مستغرق بود. فکر نمی‌کنم آنی از حیات او بیهوده سپری شده باشد. همیشه محصول دوره‌ای از شدت بیماری و تعطیل کارهای جاری علمی‌اش، چندین غزل ناب فراتر از درد و درمان بود و این خصیصه‌ی موهبتی را تمام دوستانش می‌دانستند. شعر برای او نوعی نیایش و محادثه با حق و یا شاید به قول رواقی‌ها نوعی تسلی‌نامه هم بود. همه به یاد داریم که هر بار پس از بهبود و برخاستن از بستر، این جمله ترجیع‌بند گفتارش بود که: «در این مدت دربارهی فلان و بهمان موضوع فکر می‌کردم و به این نتیجه رسیدم که ... و ضمناً این چند غزل!» موضوع فرق نمی‌کرد چه باشد، علمی، فلسفی، عرفانی، هنری یا ...، او همیشه سخنی بدیع برای گفتن داشت. در خانه‌اش به روی همه باز بود و با هر نوع از مردم از عوام‌الناس تا اقسام خواص، به سهولت هم‌سخن می‌شد؛ هر چند با برخی بیشتر مرادوه داشت. از پرسش و پاسخ استقبال می‌کرد و چنان برمی‌آمد که گویی از بعضی پرسش‌ها نکات تازه‌ای را ملتفت می‌شود که قبلاً متعرض آن‌ها نبوده است. به همین دلیل به هر پرسش‌گری حتی اگر بنای مجادله هم داشت، احترام می‌گذاشت و زمان را برای ادامه‌ی بحث محدود نمی‌کرد.

روزی دربارهی وجوهی از رحمت عام و خاص الهی تلفنی با ایشان گفت‌وگو کردم و مثل همیشه از فکر مواجش بهره‌مند شدم. مکالمه طولانی شد و ایشان گفت مطلب زیاد است، اگر فرصت دارید همین حالا به خانگی ما بیایید، میهمانی ندارم و بحث را می‌توانیم ادامه دهیم. اوایل شب بود که وارد شدم و بلافاصله گفت‌وگو آغاز شد. حال غریبی داشت. شام را مختصراً و کمی با عجله خوردیم و دوباره سخن آغاز شد. یکباره با شنیدن اذان صبح متوجه زمان شدیم. ایشان از آقای حسین خادمی پرستارش خواست تا کمک کند که بر روی ویلچر نشسته نمازش را بخواند. پس از نماز باز هم گفت‌وگو ادامه یافت تا ساعت هشت و نیم صبح، که من مجبور به رفتن سر کار بودم؛ بی‌آنکه احساس خستگی و خواب‌آلودگی داشته باشم. ایشان هم غرق در احوال خود بود. در نهایت نشاط از دریافت آن همه نکات حکمی و معانی لطیف عرفانی، از ایشان اجازه‌ی مرخصی خواستم. ایشان هم مثل کسی که تازه آغاز کلامش را قطع کرده باشند، یک‌باره متوقف شد و رو به من گفت: کاش می‌ماندید، هنوز سخن‌ها هست.

نمی‌دانم چرا می‌بایست آن روز، خود را از چنان عنایت خاص خداوندی محروم سازم و کار گل‌اداری را بر آن لحظات وصف‌ناشدنی ترجیح دهم؟ فکر می‌کنم شاید به لحاظ مسئولیت‌اداری خود، نگران تضييع حق مردمی بودم که با من سر و کار داشتند؛ زیرا در این طریقت حق‌الناس اولی بر امور دیگر بود. چه می‌دانم؟ خدا هدایتمان کند! ■

گر عیاری به عزم رزم خیزد  
 جنون بادش حرام، ار وا نشیند  
 بیفتد دستش آر، از کف نهد تیغ

بیفتد پایش آر، از پا نشیند

نشستی ساقیا برخاست غوغا

دمی برخیز تا غوغا نشیند

فغان از آتش هجران که گذاشت

دمی جوش دل صهبا نشیند

مکان، تیر نگه را، چشم و قلب است

از آن‌جا خاست، در این‌جا نشیند

به زیر چرخ مینایی حرام است

که رندی بی می و مینا نشیند

خیال ابرویت در چشم مستم

چو ماه نو، که در دریا نشیند

معارف را طلب کردند باران

به بزم شعله گو تنها نشیند

البته از آن جهت مثال شعر را مورد تأکید قرار دادیم که سایر هنرها متأسفانه برای بسیاری از مردم و حتی درس‌خوانده‌های ما چندان شناخته نیستند و لذا بیشتر می‌توان از شعر، شاهد آورد.

**۴** چرا تفکر سید عباس معارف با توجه به اینکه از نظریه‌پردازان انقلاب به شمار می‌آیند، در زمانه‌ی ما مهجور است و خود ایشان نیز در اواخر عمرشان خانه‌نشین بودند و سوای اهل نظر و تفکر، نزد عامه‌ی مردم در گمنامی و مهجوریت به سر می‌بردند؟

زیرا مرحوم فرید هم در سال‌های آخر عمر خانه‌نشین و بایکوت بود، به این جرم که مبانی ضعیف علمی و منطقی بحث‌های مستمر آقای سروش -نورچشمی ارباب قدرت و اقت- را که در هر موضوع معقول و منقول وارد می‌گردید، مورد انتقاد قرار می‌داد. تدریس آن متفکر بزرگ طی فرمانی «از بالا» در دانشگاه ممنوع شد که تا پایان عمر او نیز این منع ادامه داشت؛ و می‌بینیم هنوز هم که سال‌ها از رحلت او می‌گذرد، آن ورشکستگان به تقصیر از تربت وی نیز شرم نمی‌کنند و در هر فرصت مربوط و نامربوط، وی را به جهت توجیه قدرت وقت (!؟) آماج تیر کینه‌ی خویش می‌سازند. پیش از آن نیز شاگردانش از جمله مرحوم معارف مورد چنین لطفی قرار گرفته بودند. تنها دکتر داوری بود که با حکم قبلی امام خمینی (ره) در شورای عالی انقلاب فرهنگی باقی ماند و با وجود توانمندی علمی و عملی کم‌نظیرش، نه رئیس دانشگاهی شد و نه پستی درخور داشت؛ که البته هرگز طالب این گونه امور هم نبوده و نیست. ریاست فرهنگستان علوم هم می‌دانید که انتخابی است و اعضای دانشمند آن ایشان را سه بار پیاپی به این مقام برگزیده‌اند.

البته معارف چنان که قبلاً اشاره کردم، پس از ارائه‌ی قانون کار ناگهان با مسمومیتی ناشناخته زمین‌گیر شد و به قول آقای دکتر دانش‌پژوه پزشکی و استاد متخصص قلب، ابوالامراض گردید؛ اما محافل علمی و رسانه‌های دولتی و خصوصی می‌توانستند از ایشان و امثال ایشان حتی در گوشه‌ی خانه هم بهره‌برند، که نکردند و نمی‌کنند. روزی برای استاد حمید سبزواری که همین درد را حکایت می‌کرد، این بیت عراقی را در مهجوریت دلسوزان و خدمتگزاران انقلاب خواندم:

به کدام مذهب است این، به کدام ملت است این

#### دو نگاه

همیشه محصول دوره‌ای از شدت بیماری و تعطیل کارهای جاری علمی‌اش، چندین غزل ناب فراتر از درد و درمان بود و این خصیصه‌ی موهبتی را تمام دوستانش می‌دانستند. شعر برای او نوعی نیایش و محادثه با حق و یا شاید به قول رواقی‌ها نوعی تسلی‌نامه هم بود. همه به یاد داریم که هر بار پس از بهبود و برخاستن از بستر، این جمله ترجیع‌بند گفتارش بود که: «در این مدت دربارهی فلان و بهمان موضوع فکر می‌کردم و به این نتیجه رسیدم که ... و ضمناً این چند غزل!»